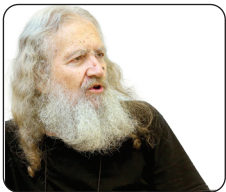


۲

تحقق وعده الهی در نصرت و پیروزی ملت ایران



۵۴

پاسدار هویت ایرانی و اسلامی

شجاع الدین ابراهیمی



چهارشنبه ۲۸ مرداد ۱۴۰۵ * ۶ ربیع الاول ۱۴۴۸ * ۱۹ آگوست ۲۰۲۶ * سال صدویکم * ویژه نامه اربعین امام شهید * شماره ۲۹۳۰۵



این داغ پایان ندارد...
اربعین امام شهید

بروایاتی
شهید مصباح الدینی
باقری لئی

بروایاتی
شهید سید بشری
سینی خاندانی

بروایاتی
شهید زهرآسود
عادل



فرازی از بیانات رهبر شهید انقلاب در دیدار جمعی از آزادگان در ۲۶ شهریور ۱۳۶۹

تحقق وعده الهی در نصرت و پیروزی ملت ایران

چهلیم رهبر شهیدمان با سالروز بازگشت آزادگان به خاک ایران عزیز همزمان شده. همین امر سبب شد که به بیانات آن عزیز تازه سفر کرده در جمع آزادگان سرفراز بپردازیم و سخنان گهرباری که بیانگر روحیه استقامت رهبر شهید و توکل ایشان به خدا و امیدشان به تحقق وعده الهی درباره پیروزی مؤمنان بر ظالمان است، را مرور کرده و از آن درس ایستادگی و توکل بیاموزیم.

آینده‌ای که رهبر شهیدمان در جبین ملت مقاوم و مؤمن ایران مشاهده می‌کرد، تاریخ به خوبی نشان داد که حقیقت داشته و دارد. همانطور که رهبر شهیدمان در این بیانات از مقاومت مردم ایران در زیر موشکباران دشمن بعثی سخن گفته‌اند، بار دیگر این ملت قهرمان پس از شهادت ایشان و در طول جنگ رمضان این برگ زرین و افتخارآمیز ایستادگی را بار دیگر با خون خویش مهر زدند و با امید به تحقق وعده الهی، در برابر استکبار جهانی و صهیونیسم جنایتکار ایستادگی کردند.

غرب کمک گرفتند، وسایل تبلیغاتی را با قوت هرچه تمامتر وارد کردند، هشت سال هم جنگیدند، بعدش دو سال هم چک و چانه زدند، آخرش نشد.

کدام کشور و ملتی، برای قدرت و پیروزی خود، نشانه‌ی بالاتر از این می‌تواند داشته باشد؟ جنگهای دنیا، دوازده و پنج‌روزه و ده‌روزه است. جنگ بین الملل، چهارساله و پنج‌ساله است. تازه، تمام نقشه‌ی جغرافیای عالم، در جنگهای بین الملل تغییر و تبدیل پیدا می‌کند. در آن قسمت خلیج فارس، چند ساعت زد و خورد شد، نقشه‌ی جغرافیای دنیا الان تغییر پیدا کرده و همه‌ی دنیا به خلیج فارس لشکر کشیده‌اند. اینها را با هشت سال جنگ همه‌جانبه با کشور ما مقایسه کنید. بعد از آن که همه‌ی زورهایشان را زدند، تازه ملت ایران از آنها با نشاط‌تر، شاداب‌تر، کشور دست‌نخورده‌تر است و نیروهای نظامی منظم‌تری دارد.

شما حالا به ارتش و سپاه می‌روید و می‌بینید که ارتش و سپاه امروز، با ارتش و سپاه ده سال قبل که شماها رفتید، قابل مقایسه نیست. ارتش امروز، یک ارتش منظم، محکم، منضبط و با تجهیزات عالی است. سپاه امروز، یک سازمان بی‌نظیر و یک نیروی انقلابی زنده است. ملت را هم که می‌بینید چگونه ملتی است. پیروزی، یعنی این.

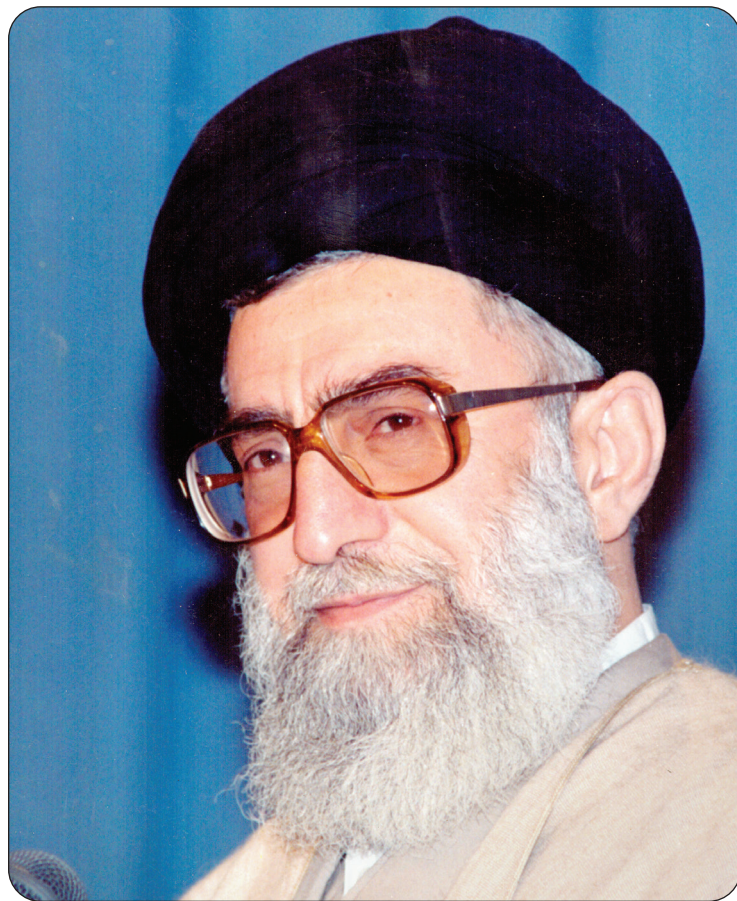
آن دشمنی هم که وجه المصالحه‌ی خُرده حسابهای قدرت‌ها با ما شده بود، حالا می‌بینید در چه روز و چه وضعی است. دنیا هم نسبت به همه‌ی ما، با کمال احترام و تعظیم و تجلیل برخورد می‌کند. این، وعده‌ی اول بود: «ولینصرن الله من ينصره»: هر که خدا را نصرت کند، خدا او را نصرت می‌کند. شماها نصرت کردید دیگر. در میدان جنگ، خدا را نصرت کردید. در سلول، با صبرتان نصرت کردید. در اردوگاه، با ایستادگی‌تان نصرت کردید. در مراجعت، با روحیه‌ی خوبتان نصرت کردید. ملتتان هم، با آن صبر فوق‌العاده و حضور در همه‌ی میدانهای خطر، نصرت کردند.

شماها خبر ندارید که در این ده ساله، چه گذشته است. حالا به مرور ان شاء الله شما گفته خواهد شد. همین شهر تهران، بارها مورد تهاجم موشکهای دوربرد قرار گرفت که یک بار آن دو ماه طول کشید. دو ماه، شب و روز، نصف شب، صبح، به تهران موشک خورد. در هر شبانه‌روزی، ده، پانزده موشک به شهر تهران می‌خورد و مردم هم زندگی می‌کردند. یک روز زیر همین موشک‌ها، مردم ما روز قدس را گرامی داشتند. اجتماع عظیمی در تهران و همه‌ی شهرهای کشور شد که باید بگوییم مخصوص شماها، فیلمهای آن روزها را بگذارند، تا شما ببینید که در این کشور، چه گذشته است. شهرهایی مثل دزفول و دیگر شهرهای خوزستان و بسیاری از شهرها - شاید پنجاه، شصت شهر - در طول چند سال، به طور دایم زیر موشکباران دشمن بود. مگر تحمل چهار، پنج سال شوخی بود؟ در عین حال، امام بزرگوار این ملت - آن نسخه‌ی انبیا (نمی‌گویم نسخه‌ی کامل: امام شاگرد آنها بود و خودش می‌گفت من خاک پای اولیا و انبیا هستم. اگر آدم بخواهد قدری چهره و روش و اخلاق و نفوذ کلمه‌ی پیامبران را بفهمد، باید به زندگی امام نگاه می‌کرد) - یک اشاره می‌کرد، این ملت «من کل فح عمیق» بیرون می‌ریختند و سپاه‌ها و جمعیت‌ها تشکیل می‌دادند. ارتشی یک‌طور، سپاهی یک‌طور، بسیجی یک‌طور، نیروهای انتظامی یک‌طور، کسانی که تکنگ به دست نگرفته بودند، طور دیگر بیرون می‌ریختند و به جبهه‌ها می‌رفتند. اینها، نصرت الهی است: «ولینصرن الله من ينصره».

خدا این وعده‌ی اول الهی را به خاطر نصرت تحقق بخشید؛ اما وعده‌ی دوم هنوز باقی است. وعده‌ی دوم این است: «ولقد كتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون». در یک آیه‌ی دیگر: «ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده». در یک آیه‌ی دیگر: «لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون». یعنی این پرچم توحید و اسلام و ایمان، این پرچم ایستادگی در مقابل ظلم و جور از هر کس و هر جای عالم، این پرچم استقلال ملت‌ها در مقابل قدرتهای زورگوی عالم، باید در سرتاسر جهان و به عنوان مرکز امید همه‌ی مستضعفان عالم، به اهتزاز در بیاید.

ملت‌ها امید بسته‌اند و بیدار شده‌اند. مسلمانان، امروز به اسلام خودشان افتخار می‌کنند و احساس عزت می‌نمایند. امروز ترس قدرتمندان و زورگویان عالم، فقط از اسلام و قرآن و مسلمانان واقعی است. امروز واهمی مرتجعان و پیروان و علمداران اسلام امریکایی، از اسلام ناب محمدی (صلی الله علیه و آله) است. همه فهمیدند و دانستند که اسلام از جابر خاسته و حرکت را آغاز کرده و بازوان خود را باز کرده است و به مسلمانان امید و به مستضعفان نوید می‌دهد؛ و این هم خواهد شد. اگر مشکلاتی بر اثر نفوذ ابرقدرت‌هاست، برطرف می‌شود.

جامعه‌ی ما که ام‌القرای اسلامی و مرکز توجهات جهانی اسلام است، ان شاء الله طبق وعده‌ی الهی، با همان شکلی که اسلام خواسته، به صورت کامل - که ما از آن صورت کامل هنوز خیلی فاصله داریم - ساخته خواهد شد و به آن جا خواهیم رسید. اینها، وعده‌ی الهی است. وقتی این وعده‌ی اول تحقق پیدا کرد، شما باید دل‌هایتان را محکم و یقین‌هایتان را کامل کنید که وعده‌های بعدی و بزرگتر هم - که مضمون آیات کریمه‌ی قرآن است - تحقق پیدا خواهد کرد. راهش این است که ما مجاهدت را از دست ندهیم.



عزیزان من! آن روزی که خدای متعال، موسی را که بچه‌ی یک روزه یا چندساعته‌ی بود و مادرش او را به آب انداخته بود و به خدا سپرده بود، به او برگرداند، به وعده‌ی خود عمل کرد: «انا راآوه الیک». خدای متعال در این جا، دو وعده به مادر موسی کرد: یک وعده این بود که «انا راآوه الیک»: ما او را به تو برمی‌گردانیم. مادر هم دلش به همین وعده‌ی اول بیشتر بند بود؛ بچه‌اش است دیگر. بچه‌ی چندساعته را داخل جعبه گذاشته و به آب داده و خدا هم گفته که او را بر می‌گردانیم. وعده‌ی دومی هم بود که برای مادر موسی، خیلی باور کردنی نبود و آن، این بود: «و جاعلوه من المرسلین»: نه فقط ما او را برمی‌گردانیم، که پیامبر مرسل خودمان هم خواهیم کرد. اولی برای مادر موسی قابل فهم بود؛ یکی داخل آب می‌رود و موسی را می‌گیرد و به مادرش برمی‌گرداند - اگر چه خیلی دشوار بود - اما همین بچه را «جاعلوه من المرسلین»

آیه‌ی قرآن می‌فرماید: «فرددناه الی امة»: او را به مادرش برگردانیدیم، «کی تقَرَّ عینُها»: تا چشمش روشن شود، «ولتعلم ان وعد الله حق»: تا بداند که وعده‌ی خدا درست است؛ یعنی آن وعده‌ی دوم هم عملی خواهد شد. دیدی وعده‌ی اول چه طور زود عملی شد؟ دیدی بچه‌ی که در راه خدا داده بودی، چه طور زود به تو برگشت؟ آن وعده هم به همین شیرینی تحقق پیدا خواهد کرد. عزیزان من، آزادگان، رزمندگان، خانواده‌ها، هجران کشیده‌ها، دل‌دادگان به اسلام و انقلاب و حاکمیت جهانی اسلام و همه‌ی ملت! یازده سال گذشت. یعنی در مقیاس تاریخ، یک چشم برهم زدن است؛ بیشتر که نیست. شما اگر تاریخ را نگاه کنید و بخوانید، می‌بینید که ده سال و یازده سال و پانزده سال و بیست سال، در طول تاریخ هیچ است؛ یک چشم به هم زدن است. در یک چشم برهم زدن، وعده‌ی اول الهی تحقق پیدا کرد. آن، چه بود؟ آن، این بود که ما شما را نصرت خواهیم داد و پیروز خواهیم کرد. پیروز شدیم دیگر. پیروزی از این بهتر؟ هیچ پیروزی‌ی برای ملتی که انقلابی است و مثل ماست، به این بزرگی و به این کمال و به این شیرینی نیست.

همه‌ی دنیا در مقابل شما آمدند، تا شما را از مرزهایتان یک قدم عقب بنشانند. میلیارد‌ها صرف کردند، مجهزترین وسایل جنگی را آوردند، قدرتمندترین قدرتها با هم همدست شدند، از شرق و



به یاد قائد شهید انقلاب میعادگاه عاشقان

محمد رضا نادری گیسور
سر دبیر روزنامه اطلاعات



چهل روز گذشت؛ اما داغ آن وداع، هنوز تازه است و پایانی ندارد. روزی که پیکر مطهر رهبر شهید انقلاب اسلامی، حضرت آیت الله العظمی سیدعلی خامنه ای، روی دست امواج باشکوه انسانی بدرقه شد؛ از خیابان های تهران تا صحن های جمران و حرم حضرت معصومه (س) در قم، از حرم امیرمؤمنان (ع) در نجف تا بارگاه سیدالشهدا (ع) در کربلا، و سرانجام، مشهد مقدس؛ جایی که رهبر عزیز و پرخروش ما برای همیشه در آغوش امام رئوف (ع) آرام گرفت. جمعیتی دهها میلیونی در این شهرها در طول بیش از یک هفته گرد هم آمدند؛ نه برای وداع، که برای تجدید بیعت؛ بیعت دوباره با آرمانهایی که او یک عمر برای آنها زیست و سرانجام، جان خویش را نثار کرد.

امروز، در چهلمین روز آن خاکسپاری، مزار این رهبر شهید تاریخ ساز، در مشهد مقدس، میعادگاه عاشقان و آزادگان جهان است و هر روز شمار کسانی که به زیارتش می شتابند، افزون می شود؛ زائرانی نه فقط از ایران بلکه از گوشه و کنار این کره خاکی. از هر جای دنیا که بوی عدالت و آزادی و حق خواهی به مشام شان رسیده است. این مزار، اکنون مدرسه ای است که درس عزت، استقامت، آزادی و امید می دهد و میعادگاهی است که هر روز عاشقان جدیدی را به آغوش می کشد.

این مدرسه عشق در دل دانشگاهی به نام «حرم امام رضا (ع)» قرار گرفته که قرن ها است میلیون ها دانشجوی عاشق و استاد متواضع را روانه جامعه و جهان می کند تا از عدالت، آزادی، معنویت و عشق به مردم و خدمت برای رضای خدا بگویند و در مکتب دلدادگی، مشق ایثار و شهادت کنند.

امام شهید ما مغز متفکر دنیای اسلام در جهان امروز بود. اوسیمای تاریخ مدرن را متحول کرد و ناقوس مرگ استعمار و استکبار را در عصر حاضر به صدا درآورد. حیات طیب و زندگی حکیمانه او، سرشار از درس هایی است که راه آینده را برای نسل های امروز و فردا هموار می کند. او با استمرار راه درخشان امام خمینی (س)، تلاش برای استقرار عدالت علوی و حرکت در صراط مستقیم الهی، قدرت دین و فقه را در تمشیت امور سیاسی و اجتماعی به جهانیان نشان داد و ثابت کرد ملل مسلمان می توانند با تکیه بر قرآن، سنت و عترت، خود سرنوشت خویش را رقم بزنند.

رهبر شهید ما، عزت و اقتدار را به ایران معاصر بازگرداند. با فرماندهی درخشان او بود که ملت ایران توانست در برابر ابرقدرت جهان و قدرت نظامی منطقه، شجاعانه بایستد، هیمنه آمریکا را در هم بشکند، به افسانه پوشالی شکست ناپذیری اسرائیل پایان دهد و عزت و اقتدار را به ایرانیان بازگرداند. او غرور و هویت ایرانی را زنده کرد و نشان داد ایرانی ها همواره تاریخ سازند و تمدن می آفرینند.

امام شهید ما، پایه گذار انقلاب علمی در ایران بود. او با حمایت از نخبگان، راه شکوفایی و بهره گیری از فناوری های نوین را هموار ساخت. جوانگرایی و نسل نوا را معمار آینده می دانست؛ به جوانان انگیزه و امید می داد و راه رشد و پیشرفت را برای آنها می گشود. آثار این حمایت را در هر گوشه ای از شکوه و اقتدار کشور می توان یافت.

او خطیبی توانا، حکیمی فرزانه و سخنرانی بی همتا بود. تاریخ معاصر ایران را بدون صدای رسا، هیبت باشکوه و نوشته های بدیع و پرمعنا او نمی توان نگاشت و به یاد آورد.

آیت الله شهید خامنه ای، مرد معنویت و پرچمدار اقامه نماز بود. او حتی زیر آتش صدامیان، خطبه های جمعه را با صلابت می خواند، با وجود تهدیدهای صهیونیست ها، به مصلی می رفت، بی اعتنا به بمباران کاخ سفید، در دفتر کار حاضر می شد و در حسینیه امام خمینی (س) سخنرانی می کرد و در همه حال، امت را به فهم ژرفای فرائض الهی دعوت می کرد. او همچنین مدافع حقوق بانوان، تحکیم خانواده و رشد جمعیت بود و جایگاه رفیع زن را در تفکر اسلامی برای جهانیان ترسیم کرد.

رهبر شهید ما، اندیشه ای تمدن آفرین داشت، چرا که انقلاب علمی، فرهنگی و آموزشی را مقدمه ساز تمدن نوین اسلامی و پیش در آمد ظهور منجی بشریت (ع) می دانست. حافظ هویت ملی و اسلامی ایرانیان و پاسدار زبان و ادب پارسی بود؛ انسانی که هم عاشقانه در معارف اسلامی غور می کرد و هم ضعف های بنیادین تمدن مادی گرای غرب را می شناخت. او هوادار مردم و مدافع حقوق مستضعفان بود، احقاق حق و ابطال باطل را بر همه امور مقدم می داشت و در نهایت، قوی ترین مدافع جمهوریت و اسلامیت نظام بود چرا که مردم سالاری دینی را حقیقتی واحد و ناگسستنی می دید.

و اکنون، در چهلمین روز خاکسپاری پیکر این مرد همیشه زنده تاریخ، ایران اگر چه، عزادار، اما استوارتر، منتهی تر، مقاوم تر و سربلندتر از همیشه ایستاده است. همبستگی ملی و قدرت نظامی ایران، زبان گویای بازدارندگی این ملت است؛ قدرتی که خواب های شوم متجاوزان را آشفته تر ساخته و افسانه شکست ناپذیری ارتش های جور را باطل کرده است. قدرت سیاسی ایران نیز با تکیه بر مردم سالاری دینی و دیپلماسی عزت مند، این سرزمین را به بازیگری موثر در معادلات منطقه و جهان تبدیل کرده است؛ کشوری که در برابر ابرقدرتها سر خم نمی کند، در مقابل تحریم و تهدید و زورگویی زانو نمی زند و با ایستادگی بر آرمانهایش، الهام بخش مظلومان و آزادگان جهان است.

بر ماست تا قدر این انقلاب، رهبری گرانقدر آن، انسجام ملی و هویت تاریخی آن را بدانیم و با پایداری و پابندی به آرمان ها، راه امام شهیدمان را با قوت و قدرت ادامه دهیم. روح این بزرگمرد تاریخ شاد و راهش پر رهرو باد...

در اربعین امام شهید سایه سار مهر

زینب واعظ محرابی
روزنامه نگار



چهل روز پیش آسمان ایران رنگ دیگری به خود گرفته بود؛ رنگی میان خاکستری اندوه و سرخ خاطره. گویی ابرها از حرکت ایستاده بودند و نور خورشید نیز توان تابیدن بر چهره شهر را از دست داده بود. هوا سنگین بود، گویی یک کشور نفسش را در سینه حبس کرده و در بهت فرو رفته، دلها به تلاطم افتاده و حزنی سنگین بر سینه مردم آوار شده بود. آسمان نیز گویی همنوا با مردم، جامه ماتم بر تن کرده و در سکوتی سنگین، شاهد اشک ها، خاطره ها و وداعی تلخ و فراموش نشدنی بود.

در آن روزها، خیابان های تهران لبریز از مردمی شده بود که با چشمانی اشکبار، از هر سو خود را به مصلی می رساندند، نه برای یک مراسم معمولی، بلکه برای بدرقه و وداع با رهبر و مقتدایشان؛ رهبری که سالها در برابر طوفان های زمان ایستاد و برای مردم پناهی از مهربانی و امید به شمار می رفت. همه آمده بودند تا بگویند یک دوران، یک حضور و یک خاطره جمعی به پایان رسیده است.

در این وداع جانسوز، زمزمه ای تلخ و لرزان در میان جمعیت می چرخید: «او رفته است ... و دیگر باز نخواهد گشت.» این حقیقتی تلخ است و مردم هنوز پس از این چهل روز، رفتن رهبر خویشان را باور نمی کنند. فکر می کنند این فقط یک خواب ناخوشایند است که به زودی پایان می یابد و او دوباره با همان لبخند همیشگی اش ظاهر خواهد شد. این انکار قلبی، نه از روی نادانی، بلکه از روی عشقی عمیق است که اجازه نمی دهد باور کنند معشوقی که تمام عمرش را وقف خدمت کرد، حالا در سکوت ابدی فرو رفته است.

اما پایان راه در تهران نبود، آغاز سفری دیگر بود؛ سفری که مقصدش جایی فراتر از خاک و زمان است. رهبری که در تهران زندگی می کرد و نفس هایش بانبض این شهر گره خورده بود، رو به شرق داشت، رو به مشرق زمین عشق، مقصد نهایی او مشهد مقدس بود، جایی که بوی گلهای لاله و عطر یاس کبود فضا را پر کرده است. چرا که این رهبر بزرگ، همواره عاشق امام هشتم، حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بود؛ عشقی که نه فقط یک پیروی مذهبی، بلکه یک انس روحی و یک وابستگی عمیق قلبی بود. او بارها گفته بود که آرامش واقعی اش در کنار ضریح نورانی امام رضاست و حالا چهل شبانه روز است که آخرین خوابش را در آغوش معشوق قدیمی اش آرام گرفته و برای همیشه به او پیوسته است.

مردم مشهد، که همیشه میزبان زائران امام رئوف بوده و درهای حرمتش را به روی دلهای تشنه دیدار گشوده اند، از روز آرام گرفتن امام شهیدمان در جوار امام رضا (ع) خود زائرانی هستند که در کنار سایر مردم ایران به زیارت بارگاه ملکوتی امام رضا (ع) و مقبره خادم مظلومش، رهبر شهید انقلاب، می روند. اکنون امام شهیدمان مهمان ویژه و همیشگی بارگاه رضوی است و در آغوش امام مهربانی ها، پاداشی سالها مجاهدت و فداکاری اش را دریافت کرده است.

رهبر عزیزتر از جانمان را می سپاریم به دست آن امام مهربان. دستهایمان خالی است، اما دلهایمان سرشار از احترام، ارادت و عشقی بی پایان است. می دانیم که او رفته است، جسمش از میان ما رخت بر بسته، اما روح بلندش و یاد ماندگارش برای همیشه در جان این شهر و این ملت زنده خواهد ماند. راه او ادامه دارد؛ راهی که با نام خدا آغاز شد و با نام امام رضا (ع) به کمال رسید؛ راهی از ایستادگی، مهربانی و خدمت بی منت که الگویی برای نسلهای آینده خواهد بود. ما اینجا می مانیم، اما تو را نه در حافظه مان، که در رگ هایمان جاری کرده ایم؛ نامت را به کالبد وجودمان دوخته ایم تا هر نفسی که می کشیم، یادآور حضورت باشد. تو حتما اشکهای ما را می بینی و برایمان دعا می کنی، همان طور که همیشه برای ما دعا می کردی.

خدا حافظ ای رهبر مهربان، خدا حافظ ای تکیه گاه استوار روزهای سخت، خدا حافظ ای عاشق بی منت یاس کبود. تو جان این ملت بودی، نبض امید در رگهایمان بودی و همه چیز ما بودی. زندگی ما با نام تو گره خورده بود و آرامش ما در سایه سارت معنا پیدا می کرد. در آغوش گرم امام رضا (ع) آرام بخواب ای جان ما، که فرزندان، چه آنان که در آسمان به دیدارت شتافته اند و چه آنان که بر زمین مانده اند، حافظان وفادار نام، آرمان و یاد تو خواهند بود. خدا حافظ ای پدر دلهای بی قرار، یاد تو تا همیشه در جان این سرزمین جاری خواهد ماند.



گفتگویی با «شجاع الدین ابراهیمی» درباره خاطراتش از رهبر شهید انقلاب

پاسدار هویت ایرانی و اسلامی



شجاع الدین ابراهیمی شاعر خراسانی از جمله شاعران مذهبی و انقلابی و از روزنامه نگاران با سابقه ای است که بارهبر شهید انقلاب از نزدیک آشنا بود و گاه در محافل خصوصی تر ایشان نیز حضور داشت و شعرهایی را که سروده بود می خواند. از همین روی خاطراتی از رهبر شهید و نوع نگاه ایشان به فرهنگ و ادب ایران دارد. ابراهیمی در این گفتگو خاطراتش را از سال هالشنایی و همنشینی با شهید آیت الله خامنه ای بیان کرده است.

* شما از چه زمانی وارد فعالیت های مطبوعاتی و ادبی شدید؟

— بسم رب العاشقین. شعر در خانواده ما موروثی است. جد سوم مادری من ملاحسن فیض کاشانی است. همیشه در خانواده ما یکی بود که شعر می سرود؛ از جمله آنها مادرم بود که شاعر بود. شاعر خوبی هم بود و چندین دفتر شعر دارد.

من شعر را از چهارده سالگی شروع کردم. شعر را به طور جدی از سال ۵۷ شروع کردم. تقریباً از سال ۵۷ تا الان به غیر از یک مقطع ۵ ساله هیچ گاه نبود، که کمتر از دوازده ساعت وقت روی سرودن شعر نگذاشته باشم و به همین دلیل تعداد ابیات من از مرز یک میلیون بیت رد شده است.

من سه نمایشگاه شعر داشتم که وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی آنها را به مناسبت های مختلف برگزار کرد. من شاعر مطبوعات بودم. از سال ۱۳۶۲ بیش از صد هزار بیت از شعرهای من در اکثر مطبوعات چاپ شده است. به همین خاطر من شاعر خانواده مطبوعات به حساب می آیم. روزنامه های خراسان، رسالت، قدس، عدالت، اسرار، جوان، ماوا، حمایت و... اشعارم را منتشر کرده اند.

یکی از ویژگی های شعر من هم مطوّل بودن آن است. طولانی ترین شعری هم که از من در مطبوعات چاپ شد، در رحلت امام خمینی بود که ۵ صفحه روزنامه رسالت را به خود اختصاص داده بود.

من ابتدا شاعر سبک خراسانی بودم و قصاید خیلی مطوّل کار می کردم و خیلی دل به این سبک داشتم. تقریباً از سال ۷۰ ریتم شعرم تغییر کرد که باعث آن هم حضرت آقا بودند.

من وارد مثنوی شدم. ماسه مثنوی گوی بودیم، احمد عزیزی، آقاسی و من در این حیطه کار می کردیم. از سال ۹۰ همه سبک ها را تعطیل کردم و به سبکی به نام چهارانه روی آوردم که در واقع همان رباعی است ولی رباعی به دلیل محدودیتی که از جهت وزن دارد نمی شد هر آنچه می خواستم را در آن بیان کنم. تصمیم گرفتم که از اوزان غزل برای چهارانه ها استفاده کنم و دستم باز شد.

در این پانزده سال اخیر نزدیک به ۹۰ هزار چهارانه کار کردم یعنی روزی ۲۰ تا ۲۵ چهارانه کار می کنم. این چهارانه ها از نظر من که سراینده آنها هستم، خیلی دقیق است. اما خیلی هانمی توانند متوجه شوند، مگر آنکه خودم چهارانه را برای آنها بخوانم. من به ضرس قاطع می گویم که بهترین کارها را در قالب این چهارانه ها از جهت معنا، فرم و ساخت پدید آمده و همچنان تداوم دارد.

* آشنایی شما با رهبر شهید انقلاب از چه زمانی آغاز شد؟

— توفیق دیدار با حضرت آقا سال ۷۲ نصیب من شد، من یک روز در مشهد منزل بودم که از بیت رهبری به در منزل آمدند و گفتند که حضرت آقا می خواهند شما را ببینند. من هم لباسم را تنم کردم و با هم باغ ملک آباد مشهد رفتیم.

وقتی وارد شدم دیدم که جمعی نشسته اند و آقا هم در حال صحبت هستند. دم در نشستیم، حضرت آقا که سخنشان به پایان رسید رو به من کردند و گفتند آقا اراکسی به من معرفی نکرد. من سرم پایین بود، سرم را بلند کردم و عرض کردم شجاع الدین ابراهیمی شاعر هستم.

آقا برخاستند و به سمت من آمدند و من هم بلند شدم و من را بغل کردند و کنار خودشان نشاندند. ناآخر جلسه بودم تا باقی دوستان رفتند.

آقا به آقای محمدی دوست فرمودند که چندتا آلبوم را بیاورند. آقا فرمودند که مدتهاست شعر شما را دنبال می کنم. آلبوم را باز کردند و به من گفتند ببینید به اشعار شما حاشیه زده ام.

شروع به نقد شعر من کردند. نقد ایشان این بود که شما مانند یک بچه پولداری هستید و صبح که از خانه بیرون می آید به جای پول، سکه و طلا در جیب های شماست، ولی این سکه ها را برای همه چیز خرج می کنید در حالی که ارزش این سکه ها بسیار زیاد است. من می بینم که شما روی همه سکه ها کار می کنید در حالی که اگر یک کمی سخته تر و مناسب تر کار کنید شعر شما بهتر می شود.

عرض کردم آقا من معتقدم شاعر یک انسان است و یک انسان همه حس ها را دارد هم حس مذهبی دارد و هم حس عاشقانه و هم حس های دیگر. بنابراین من خود را مقید به یک قالب نمی کنم که مثلاً بگویم من یک شاعر آیینی هستم. مناسب با حال شعر می گویم.

آقا گفتند درست است ولی شما سعی کنید کارهای ماندگار انجام دهید. بعداً فرمودند من فردا به تهران برمی گردم. شما هر زمان که به تهران آمدید، به اطرافیان گفته ام که شما بدون مشکلی نزد من بیایید.

از این جا این الفت عمیق من به ایشان شکل گرفت. شعرهایی که می گفتم یک نسخه اش را به آقای محمدی دوست می دادم که به دست آقا برساند. به تهران هم که می آمدم به خانه آقای محمدی دوست می رفتم.

آقای محمدی دوست در بیت مسئول کارهای شخصی حضرت آقا بودند. خداوند ایشان را رحمت کند. من از ابتدا به ایشان علاقه زیادی پیدا کردم.

ایشان یک زندگی بسیار ساده ای داشت در خانه ای ۷۰ متری زندگی می کرد و پسرش یک موتور داشت. هر روز ترک موتور پسرش می نشست به بیت می رفت و شب هم باز پسرش می آمد و او را با موتور به خانه برمی گرداند من که تهران می آمدم خانه آقای محمدی دوست می رفتم و وقتی می خواستم به بیت بروم سه ترکه می رفتم. آقای محمدی دوست ابتدا در خدمت شهید رجایی در ریاست جمهوری بودند و بعد از شهادت ایشان و در زمان ریاست جمهوری آقانیز در همان شغل فعالیت خود را ادامه داد و بعد از رهبری حضرت آقا هم به بیت رهبری رفت و تا واسط سال هشتاد که درگذشت در خدمت آقا بود.

پول اقا دست ایشان بود. شب های جمعه وانت و کامیون هایی را از قند، شکر و... برای مردم فقیر شهر تهران می برد و هر شب بلااستناد در خانه اش سوپی آبکی درست می کرد به شکلی که فرزنداناش به این وضعیت شام شب معترض بودند.

حضرت آقا شاعر بسیار گرانبغری هستند. ایشان هر شب یک غزل کار می کردند و صبح شعرها را به آقای محمدی دوست می دادند و ایشان شعرهای آقا را نگهداری می کرد و به هیچ کس نشان داده نمی شد. آقای محمدی دوست می گفت یک روز آقا آمدند و چند برگ شعر را که شب قبل سروده بودند به من دادند. از آقا پرسیدم چطور شده که شما شعر بیشتری سروده اید، آقا گفتند که شانه ام به شانه آقای ابراهیمی خورده و مطوّل گوشه شده ام.

مرتّب اشعارم را خدمت آقا می فرستادم و گاهی به بیت ایشان می رفتم.

* چه خاطراتی از ملاقات های خود با رهبر شهید انقلاب دارید؟

— خاطرات شیرینی از رهبر شهیدمان دارم یک خاطره ای که می توانم برای شما نقل کنم مربوط به روزی است که آقا فرمودند خدمت ایشان بروم. الاّ حقیق کوچکی در باغ ملک آباد بود. در آن نه کولری وجود داشت و نه فواره آبی.

جلسه شروع شد. مدتی گذشت و من هم سیگاری هستم. مأموران حفاظت سیگارم را دم در باغ گرفته بودند. آقا متوجه شدند که من بی قراری دارم. فرمودند که چرا بی قرار هستید؟ گفتم آقا من سیگاری هستم و سیگار من را دم در گرفته اند. آقا فرمودند سیگار بیاورید. برایم یک بسته سیگار آوردند ولی نکشیدم چون سیگار خودم نبود. آقا گفتند: چرا سیگار نمی کشید؟ گفتم: آقا من سیگار شیراز می کشم و این سیگار من نیست.

آقا گفتند: من اینجا کجا سیگار شیراز پیدا کنم؟ گفتم: آقا دم در از من سیگار شیراز را گرفته اند. آقا فرمودند: بروید سیگار ایشان را بیاورید. سیگار را آوردند.

گرمای تابستان بود و هندوانه و خربزه هم بود و بشقاب جلوی مهمانها گذاشته بودند. من سیگار را روشن کردم و نگاه می کردم و آنجا زیرسیگاری ندیدم و خاکستر سیگار را در بشقاب روبرویم که آب خربزه در آن بود، ریختم. آقا رو به من کردند و گفتند: آقای ابراهیمی چرا خاکستر سیگار را در بشقاب می ریزی؟ گفتم: آقا تقصیر من نیست شما مهمان دار هستید و باید بگویید برایم زیرسیگاری بیاورند. آقا گفتند: حرف شما حق است و فرمودند زیرسیگاری بیاورید و این شروع ارادت دلی من با آقا شد.

من در حال خواندن شعر برای آقا بودم که آیت الله واعظ طبسی رسیدند. آقا گفتند: چون آقای واعظ طبسی آمدند شعر را از ابتدا بخوانید. گفتم: من این شعر را نمی خوانم. گفتند چرا؟ گفتم: من این شعر را می خوانم و بعد شما به تهران می روید. من می مانم و آقای واعظ طبسی. ایشان با شعر عاشقانه رابطه ای ندارند و فردا مشکل پیدا می کنیم. آقا خندیدند و گفتند: این گونه نیست آقای واعظ شاگرد ادیب نیشابوری بودند و خودشان شعر می گفتند و حالا که شعر نمی گویند دلیل نیست که با شعر شما مخالف باشند.

من گفتم: نکته ای پیرامون شعر دارم و می خواهم خدمت شما عرض کنم. فرمودند بگویید. گفتم: «اگر ما شعر را به یک آدم تشبیه کنیم، می گوییم سینه تعهد است و به همین خاطر ستر است، بازو روابط اجتماعی و مباحث انقلابی است و ماهیچه های گره خورده است. اگر نگره های جنگ و آزادی و مکتب را در نظر بگیریم می توانیم آن را به پاتشبیه کنیم چون استوار است، اما ما شیوه ای به نام تغزل داریم. آن مثل یک آلبالو است که به گردن این موجود انداخته اند و مثل یک کاریکاتور شده است دلپیش این است که شعر با تغزل آمیخته است. جوانهای ما به شعر عاشقانه رغبت نشان می دهند که هاضمه هایی از سیاست داشته باشد. نمونه اش کارهای شاملو و حمید مصدق و...»

* شعرای ما می ترسند شعر عاشقانه کار کنند. بنابراین کتاب های آن دسته از شاعرانی که شعر عاشقانه داشته اند مرتّب چاپ می شود. چرا ما شاعران مذهبی نباید شعر عاشقانه بگوییم؟ آقا فرمودند: چه چیزی مانع شماست؟

— جواب دادم: ظاهراً منی وجود ندارد، طلبه های ما اشعار عاشقانه درجه یک دارند ولی ابراز تبری می کنند که ما این اشعار را نسرودیم. ولی در جلسات خصوصی شعرهای خود را می خوانند.

آقا فرمودند: نباید این گونه باشد. شاعران باید شعر خود را بسرایند و قالب های مختلف شعر را بسرایند. در آن زمان روزنامه همشهری به مناسبت اولین شماره انتشار خود با حضرت آقا مصاحبه کردند. آقا همانجا از این صحبت هایی که در مشهد شده بود سخن گفتند.

در همان جلسه مشهد از آقا اجازه خواستم که شعر عاشقانه بسرایم چون در آن زمان تازه چند سالی بود که دفاع مقدس به پایان رسیده بود و تا چندی قبل حاج صادق آهنگران برخی شعرهای من را در جبهه ها برای رزمندگان می خواند.

من در کنار شعرهای مذهبی و شعرهای جبهه، سرودن شعرهای عاشقانه را شروع کردم و این اشعار در روزنامه ها چاپ می شد. بعضی از متدینین از این شعرهای عاشقانه من ناراحت شده بودند و می گفتند چرا شاعری که شعرهای مذهبی و انقلابی می سراید شعرهای عاشقانه هم می گوید.

* چطور شد که شما به سرودن شعرهای مذهبی روی آوردید؟

— یک شب در مشهد خوابیده بودم خواب دیدم در اتاق مدیر مسئول روزنامه خراسان رفته ام. آنجا یک خانم جادری نشسته بود. مدیر مسئول من را خدمت ایشان معرفی کرد و به من هم گفت ایشان حضرت زینب (س) هستند. حضرت زینب (س) به من روی کردند و فرمودند: شما که شاعر خوبی هستید، چرا برای خانواده من شعر نمی سرایید؟ من گفتم: چشم، من شعر خواهم گفت.

از خواب بیدار شدم و نشستم و با خود گفتم این چه خوابی بود؟ پدرم آدمی بسیار مذهبی و متشرع بود، اما من مثل او متشرع نبودم و شاعر بودم. خوابیدم ولی دوباره این خواب تکرار شد.

حضرت رو به من کردند و فرمودند: من گفتم برای خانواده من شعر بگو ولی تو خوابیدی. من بیدار شدم. همسرم دید که من دوبار بیدار شدم و در خواب نشستم. از من پرسید چه مشکلی پیش آمده من ماجرای خواب را برای او گفتم.

همسرم گفت: باشو نماز شکر بخوان! من هم از خواب برخاستم و نماز شکر خواندم و به اتاقم رفتم. تقویم را باز کردم و مشاهده کردم هفته آینده سالگرد رحلت حضرت زینب (س) است. پشت میز نشستم و شروع به سرودن شعر کردم و قالب مثنوی را انتخاب کردم و تا آن زمان هم در این قالب شعر نسروده بودم. یک بیت به نظرم آمد: «از صف صفین تا هور حنین / آسمان فریاد می زد یا حسین»



این بیت را که نوشتم احساس کردم که یک میله داغ داخل ستون فقراتم رفت. چیز عجیبی بود. حس خوشایندی نداشت ولی بد هم نبود. نقسم بند آمد. دیدم دستم در حال نوشتن است. می خواستم قلم را ببندازم و بلند شوم اما نمی توانستم. سرانجام قلم را به یک طرف پرت کردم و از پنجره به سمت بیرون خم شدم عرق از سر و صورتم می ریخت.

از اتاق که بیرون آمدم به اتاق خواب نرسیده بودم که روی قالی افتادم. صبح ساعت نه بیدار شدم و با خودم گفتم این چه خوابی بود؟ به اتاقم رفتم و به دفترم نگاه کردم و دیدم کلی شعر سروده ام. شعر را با عنوان «بوی گل آهسته پری می وزد» منتشر کردم. از همان زمان تصمیم گرفتم هر شعری که برای ائمه اطهار کار می کنم نذر باشد و پولی بابت آن نگیرم.

این کار شروع شد و ادامه پیدا کرد. یک روز در سال ۱۳۷۵ خدمت آقا بودیم شهید دکتر علی لاریجانی هم بود، آقا فرمودند که الان کار شما چیست؟ عرض کردم که من در روزنامه کار می کردم ولی کارم را رها کردم و به تهران آمده ام. آقا فرمودند پس زندگی شما چگونه می گذرد؟ گفتم: از پول اندکی که بابت چند سال کار در روزنامه می گیرم.

فرمودند: من به شما مأموریت می دهم که تاریخ زندگی ائمه اطهار را به شعر برگردانید. هیچ واقعیت تاریخی اگر به زبان هنر ترجمه نشود ماندگاری پیدا نمی کند. وظیفه شما این است. همچنین دوره دفاع مقدس را هم منظوم کنید.

عرض کردم: بهتر نیست که کار را از بهشت و حضرت آدم و پیامبران شروع کنیم و بعد به دوره ائمه اطهار برسیم. ایشان فرمودند: شما می توانید این کار را انجام دهید.

* کاری شبیه کار فردوسی در شاهنامه را باید انجام می دادید؟

این کار باید کاری مبتنی بر استنادات تاریخی می بود به ویژه در دوره دفاع مقدس که کار بسیار سختی بود.

ایشان فرمودند: من به شما اکیداً می گویم که راضی نیستیم شما برای پول درگیر کار دیگری شوید. هر وقت پول خواستید به آقای محمدی گلیپاگانی بگویید تا تأمین شود و با خیال راحت کارتان را انجام دهید. گفتم: چشم.

من فقط یک بار از آقای محمدی گلیپاگانی استمداد مالی کردم آن هم برای شهر به دانشگاه پسرم بود که چهار ترم شهریه اش عقب افتاده بود. من خودم را راضی نکردم که پول بگیرم. به مطبوعات شعر می دادم و با آگهی های تبلیغاتی هم کار می کردم و درآمد داشتم.

* رهبر شهید انقلاب شعر می سرودند آیا در زمان یا موقعیت خاصی اشعار خود را برای دیگران می خواندند؟

آقا در مجامع عمومی اصلاً شعر خود را نمی خواندند، اما در شرایط دلی و در جمع خصوصی شعر می خواندند. آقا شعرشناس قوی و قهاری بودند.

خاطره ای در این زمینه دارم که نشان از سعه صدر ایشان در برابر شاعرانی چون من است. یک بار مسئولین وزارت امور خارجه به مشهد آمده بودند و نمی دانم چه مشکلی پیش آمده بود که آقا عصبانی شده بودند. مسأله فکر می کنم راجع به رفتن زوار به عتبات در دوره صدام بود و تازه چند سالی از پایان جنگ گذشته بود.

آقای محمدی دوست داشت به مهمانان چای تعارف می کرد. به سمت من آمد و گفت یک چیزی بگو تا حال و هوای آقا عوض شود. من گفتم آقا ببخشید. آقا با همان حالت به من روی کردند و گفتند: بله. من جمله ای به شوخی گفتم که باعث تغییر حالت مجلس و عوض شدن جو جلسه شد.

بعد آقایان وزارت امور خارجه رفتند. به آقا گفتم: «دیشب یک غزل قصیده جدید گفته ام آن را بخوانم.» آقا گفتند: «بخوان» شروع به خواندن شعر کردم و گفتم:

ای روی تو آیین و گیسوی شما گل
بگر که چه همامی کند از عشق تو بلبل
مجنون نشوم کار خدای است که هستم
در خلوت شبگیری لیلای تغزل
با چشم تو رفتم به خرابات و خماری
حکم لب می گون شما چاره توکل
از حال سیه مستی من با خبری تو
دارم به شب چشم سیاه تو تمایل
بدام ترین پسته مقام است ندانی
در حلقه گل نقل ترین حلقه تویی گل
افتاده ام از پرده برون گرد تو گردم
باطل نبود گرد تو این دور تسلسل

تا آخر:

با من چه کند تاسحر دولت بیدار
امشب غزل خواجه شیراز و تغال
چند بیتی را خواندم و آقا هم گوش دادند گفتند بیت اول را دوباره بخوان. خواندم.

ای روی تو آیین و گیسوی شما گل
گفتند: نه نشد، در مصرع اول شما اول می گویی تو و بعد می گویی شما. بالاخره ما متوجه نمی شویم این تو است یا شماست.

بیت دوم را خواندم دوباره فرمودند نه نشد این بیت هم باید این طوری باشد. بیت بعدی را که خواندم گفتند: آقای ابراهیمی چرا این شعر شما این جوری است؟

من شعر را نخواندم. ایشان گفتند: شعر خواندن را ادامه بدهید. من گفتم: نه آقا نمی خوانم. شما دلتان از دست آنها پر بود، چراسر شعر من خالی می کنید؟ این شعر اصلاً مشکلی ندارد.



آقا فرمودند: پسر خوب! این دو نفر را می بینی؟ این هارفقای من هستند. اما هشت شان گروه شان است. هرکسی با من رفیق شود وضعیتش همین است. من به چه استنادی باید این ها را به شما بدهم چند نفر جوان مانند شما هست؟ شما کار کن، ترقی کن و کم کم بالا برو. من حالا می نویسم که جایی مشغول کار شوی. می گویند مکتبکی پس حالا برای ما که می خواهیم نماز بخوانیم مکتبکی کن.

یک زمانی پیسی و کواکمشده خیلی مُد شده بود. در محضر آقا بودیم ناهار آوردند در سفره نوشابه زمزم گذاشتند. به آقای محمدی گفتم: چرا در سفره نوشابه زمزم گذاشتند و خبری از کواکمشده نیست؟ گفتم: بعداً به شما خواهیم گفت.

بعد از غذا گفتند ما دیروز سر سفره که آمدیم کواکمشده آوردند. آقا نگاه کردند و گفتند آیا این محصول به تمامی در کشور تولید می شود و یا چیزی از آن وارداتی است. گفتیم: نمی دانیم. نوشابه را نخوردند. تحقیق کردیم و گفتند یک اسانس آن از خارج وارد می شود. گفتند برای من فقط نوشابه ای بیاورید که تمام مواد آن تولید داخل باشد. آقا بسیار بر استفاده از جنس ایرانی تأکید داشتند. یعنی بهترین نوشابه را نمی خوردند تا کالای ایرانی را مصرف کنند.

یکی دیگر از ویژگی های آقا این بود که غذا خیلی کم می خوردند و ساعت دو بعد از ظهر وقت صرف ناهار اخبار گوش می دادند. مسئولین هم تلاش می کردند تا اخبارشان ساعت دو بعد از ظهر پخش شود. ایشان غذای کم خود را در مدتی طولانی می خوردند.

- آخرین ملاقاتی که با رهبری داشتید چه زمانی بود و چه گذشت؟

آخرین باری که آقا را دیدم مربوط به کافه هایی بود که در مشهد تأسیس کرده بودم. کافه ای در مشهد قبل از انقلاب به نام کافه داش آقا بود که این کافه محل ادبا، فضلا و شاعران مشهد بود. این داش آقا در آنجا به مشتریان چای و دیزی می داد. یک باغ ماندنی بود که دو قسمت بود. یک قسمت آن برای مردم عادی بود و قسمتی بود که افراد مهمی چون اخوان ثالث، دکتر شریعتی، نعمت میرزازاده، شجریان و... به آنجا رفت و آمد داشتند. حضرت آقا هم در این محافل شرکت می کرد.

یک روز به آقا عرض کردم که کمبود چنین محلی که برای گرد هم آمدن ادبا و اهل فضل باشد، در مشهد احساس می شود.

گفتند: سن شما به داش آقا نمی خورد. جواب دادم که من وصف آن را شنیده ام. گفتند: شما می توانید داش آقا را در مشهد احیاء کنید بروید و این کار را انجام دهید.

من رفتم و طرح هفت کافه فرهنگی را ریختم: کافه شعر، کافه سینما، کافه تئاتر، کافه نقاشی، کافه خط و... مکان یابی کردم و دوستانی هم آمدند و سرمایه گذاری کردند. اما عده ای با مخالفت مانع از کار کافه ها شدند.

آقا به مشهد تشریف آوردند و من خدمت ایشان رسیدم، ولی مطلبی راجع به تعطیلی کافه ها به ایشان نگفتم.

شنیدم که همزمان شورای تأمین استان جلسه گذاشته است تا کافه های من برای همیشه بسته شود.

به یکی از مسئولان بیت آقا زنگ زدم و گفتم باید حتماً آقا را ببینم. زمان ملاقات ساعت هفت شب تعیین شد. من رفتم و دیدم که شورای تأمین، پایین اقامتگاه آقا نشسته اند.

من بالا رفتم و آقا می خواستند خطبه عقدی بخوانند. من به آقای هادی محمدی دوست گفتم که صحبت های من را با آقا فیلم برداری کنید. خدمت آقا عرض کردم: کافه داش آقا یادتان هست. من سه تا کافه مانند آنچه قبل بود زده ام، ولی برخی آقایان با آن مخالفت کرده اند و قضیه پول طلب کردن آن باند را هم با ایشان در میان گذاشتم.

ایشان گفتند: شما چیزی نگویید و بروید.

مدتی نگذشت که این باند رشوه گیر که باعث تشویش اذهان متدینین علیه کافه ها شده بودند، در دام نیروهای امنیتی افتادند و دستگیر شدند.

به همین سبب عده ای از دوستان به من توصیه کردند، چون من باعث دستگیری این باند زورگیر شدم، در مشهد نمانم. به همین خاطر من عازم تهران شدم.

رهبر ما آیت الله مجتبی خامنه ای را چند وقت قبل از جنگ ۱۲ روزه دیدم. خدمت ایشان رسیدم. ایشان در دفتر آقا تشریف داشتند. گفتم: می خواهم آقا را ببینم. ایشان جواب دادند: اکنون این کار مقدور نیست.

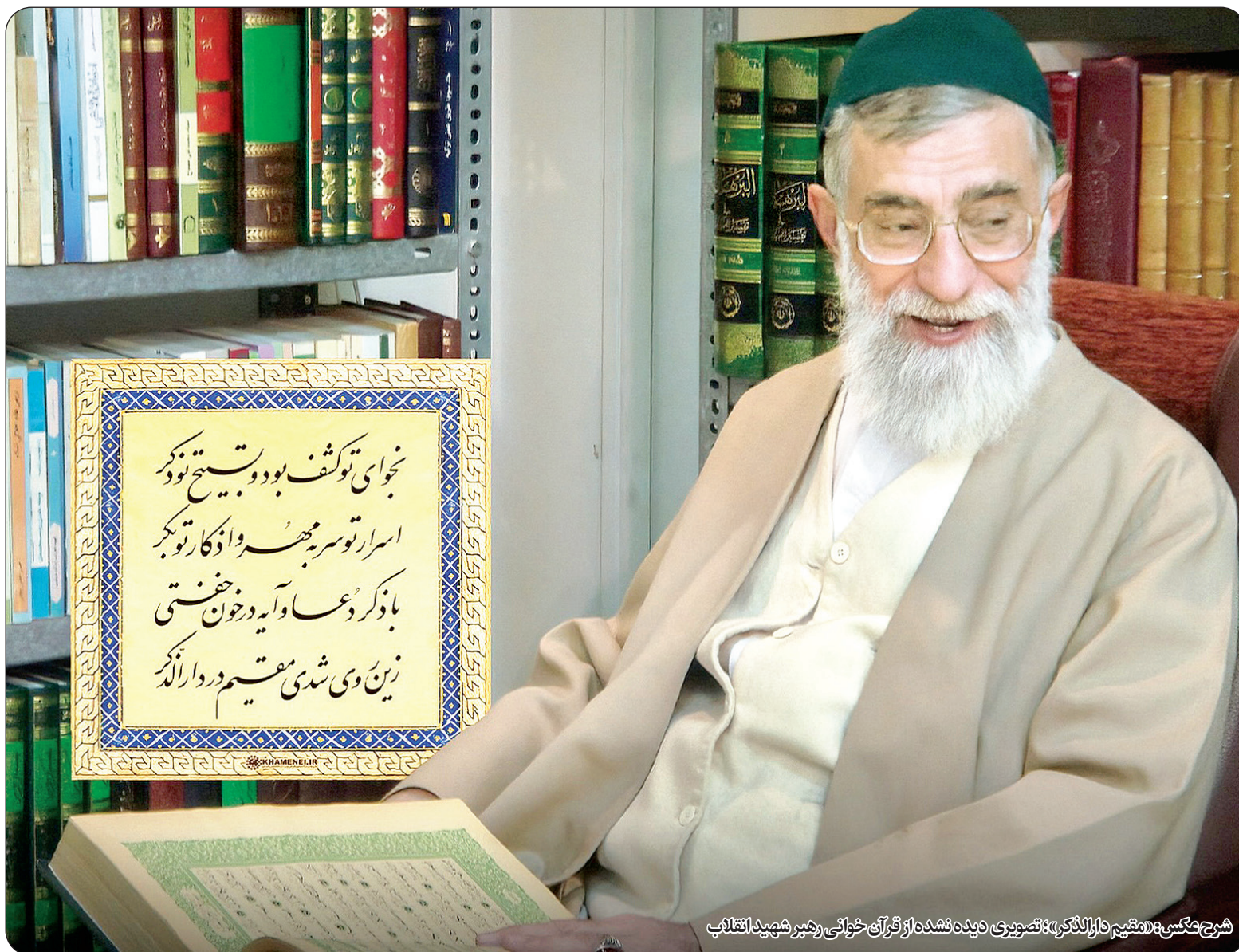
گفتم: پس من مطلبی را می خواهم خدمت ایشان عرض کنم می نویسم اگر آن را به ایشان برسانید ممنون می شوم. ایشان قبول کردند و قرار شد چند روز دیگر جواب نامه را بگیرم. در مجلس ختمی حاج آقا مجتبی را دیدم دوباره یادآوری کردم و ایشان گفتند در فرصت مناسب ملاقات انجام می شود که به جنگ های اخیر رسیدیم و دیگر ایشان را ندیدم.



دارالذکر، مسکن همیشگی رهبر شهید، گذشته پرداستانی دارد

از مدرسه تا مقبره

رضا سلیمان نوری
خراسان پژوه



شرح مکتوب «مقیّم دارالذکر»؛ تصویری دیده نشده از قرآن خوانی رهبر شهید انقلاب

در همین دوره یک ساله بود که وی پس از تکمیل شدن ساختمان صحن قاجاری آن زمان و آزادی کنونی از حاج آقا جان معمار وقت حرم خواست تا مدرسه‌ای را در جانب جنوب غربی این صحن احداث کند. البته علینقی میرزا تکمیل این مدرسه را به چشم خود ندید زیرا پدر او را از والی گری خراسان عزل و به قزوین بازگرداند.

در سال‌های بعد هم این شاهزاده چون پس از مرگ پدر از برادر خود ظل السلطان برای رسیدن به شاهی حمایت کرد، مدتی را به دستور برادرزاده اش، محمد شاه در قلعه اردبیل زندانی بود و بعد هم از زندان گریخته و به روسیه و عثمانی رفت و هیچ گاه به مشهد بازنگشت تا وضعیت مدرسه خود را ببیند.

به همین دلیل هم اعتمادالسلطنه در مهمترین منبع قاجاری شناخت بارگاه ملک پاسبان رضوی؛ یعنی کتاب مطلع الشمس به رغم اشاره به تمام مدارس مشهد، کوچکترین مطلبی درباره این مدرسه نمی‌نویسد و تنها نام آن را به هنگام ترسیم نقشه حرم مطهر رضوی ذکر می‌کند. طبق این نقشه، مدرسه دارای حیاطی در مرکز و حجره‌هایی در دو طبقه، در اطراف بوده و قسمت غربی آن تالاری شبیه مدرسه داشته است. حیاط مدرسه ۱۶ متر طول و ۱۴ متر عرض داشته و از صحن نودرگاهی به آن باز می‌شده است.

نویسنده شمس الشموس درباره نقشه ساختمان مدرسه چنین می‌نویسد: «در هر یک از جنوب و شمال فضای حیاط مدرسه سه اطاق دواشکوبه بنا گردید. در طرف شرقی از سه حجره صحن نودرگاهی به حیاط مدرسه که طول آن ۱۶/۳۰ سانتیمتر و عرض آن ۱۴ متر و مساحت آن مجموعاً ۲۳۸ متر بود باز نمودند.»

نخستین اشاره به این مدرسه در اسناد آستان قدس، مربوط به هزینه‌های جاری آن در سال ۱۲۵۰ قمری است. دیگر اسناد نیز به تعمیر مدرسه در سال ۱۲۵۳ قمری، مقاطعه خاک برداری آن در ۱۲۶۰ قمری و ساخت طاق سردر مدرسه در سال ۱۲۶۲ قمری اشاره دارد. بر این اساس، به نظر می‌رسد ساخت مدرسه علی نقی میرزای حرم امام رضا (ع) در زمان حکمرانی علی نقی میرزا آغاز شده، و به تدریج طی سال‌های بعد به اتمام رسیده است؛ به ویژه آنکه هزینه‌های روشنایی مدرسه از سال ۱۲۶۵ قمری در اسناد آمده است.

چهل روز از مهمان همیشگی رواق دارالذکر حرم مطهر حضرت ثامن (ع) شدن رهبر شهید انقلاب می‌گذرد. چهل روزی که دارالذکر را به یکی از نقاط خاص ایران تبدیل کرده است. زائران رضوی در این دوران سعی داشته‌اند دقایقی را در این رواق سپری کرده و به مقتدای شهیدشان ادای احترام کنند. آنانی هم که توفیق حضور در مشهد و دیدار نزدیک در این دوره زمانی از آنان سلب شده تلاش کرده‌اند تا با استفاده از فضای مجازی و رسانه‌های مختلف خود را با زائران رضوی و بازدید کنندگان قبور ۵ شهید مدفون شده در دارالذکر یعنی رهبر شهید انقلاب و ۴ عضو خانواده اش همراه کنند. ثمره این تلاش قرار گرفتن کلمه دارالذکر در بین واژه‌های پرکاربرد فضای مجازی در هفته‌های اخیر بوده است. اما هر چند اطلاعات مربوط به نحوه رسیدن به دارالذکر و زیارت مزار رهبر شهید در فضای مجازی بسیار پر تکرار است اما مطالب مرتبط با تاریخچه این بنا بسیار پر اشتباه و ناقص است. بر همین اساس به بازخوانی منابع پرداختیم تا اطلاعات جامع‌تر و کامل‌تری را در این باره تقدیم کنیم.

مدرسه‌ای بدون طلبه

بازخوانی اسناد موجود بازگو کننده این واقعیت است که بنای دارالذکر تا قبل از ایجاد صحن آزادی یا نوبختی از زمین‌های وقف رضوی شده توسط شاه عباس اول صفوی است. محمد احتشام کالوینیان در کتاب شمس الشموس که اختصاص به زندگی حضرت ثامن (ع) و مجموعه بناهای حرم ایشان دارد، در این باره می‌نویسد: «پس از [احداث] ساختمان صحن نوبختی قسمت از اراضی وقفی شاه عباس به طور قناس بین صحن نو و صحن کهنه و بیوتات متبرکه باقی مانده بود، در قسمتی از آن دارالسعادة و دارالضیافه بنا گردید، صحن رامتلصل به بیوتات متبرکه کرده، قسمت دیگر از آن زمین قناس که پشت زاویه غربی صحن نو و نسبتاً وسیع‌تر بود پس از ساختمان صحن نو به دستور شاهزاده علی نقی میرزا «حجت السلطان» فرمانفرمای خراسان پسر فتح علی شاه قاجار به نام مدرسه علی نقی میرزا ساختمان گردید.»

علی نقی میرزا ملقب به رکن الدوله پسر هشتم فتحعلی شاه قاجار است. او سالها از سوی پدر به عنوان حاکم قزوین فعالیت کرد و تنها یک سال در این بین یعنی از سال ۱۲۳۸ تا ۱۲۳۹ قمری والی خراسان بود.



معماری رواق

رواق دارالذکر دارای ابعادی در حدود ۹ متر عرض و بیش از ۱۵ متر طول است و ارتفاع سقف آن به حدود ۹ متر می‌رسد. این تناسب هندسی فضایی رفیع و دلپذیر را ایجاد کرده است که حس معنویت و عظمت را به زائران القا می‌کند. حسی که از زمان تدفین رهبر شهید انقلاب اسلامی در این رواق بسیار بیشتر و شورانگیزتر شده است. این رواق سه درگاه بزرگ در غرب به دارالعهزه، سه درگاه بزرگ به صحن آزادی، دفتر اداری حرم و کفشداری شماره هفت، یک درگاه کوچکتر به همان کفشداری در شرق، سه درگاه در شمال به دفتر امانات نقدی و دفتر بخش خدام، پنج درگاه در جنوب رواق به دارالسرور و یک راه پله به دارالزهد دارد. درهای چوبی رواق همگی مشبک ساده به رنگ قهوه‌ای و فاقد تزئینات اند. پوشش سقف و دیواره‌ها به جز ازاره‌ها از کاشی معرق بسیار نفیس و پرکار است. تاسه‌بندی سقف رواق شامل سه تاسه بزرگتر در امتداد شمالی - جنوبی در میانه و شش تاسه در هر یک از دو طرف آن است. کاربندی تاسه‌ها به گونه‌ای است که چهار کنج هر تاسه مقرنسکاری شده و در وسط به شمشه‌ای با نقش ستاره دوازده پر منتهی می‌شود که داخل آن با نقوش گره هندسی پر شده است. تمام فضای اطراف هر شمشه با نقوش اسلیمی و خطایی به رنگ‌های سفید، زرد، فیروزه‌ای، سبز و لاجوردی آراسته شده است. همچنین تاسه میانی رواق، کتیبه ثلث زیبایی به رنگ سفید بر زمینه لاجوردی و نورگیری در مرکز دارد. دیوارهای رواق با کاشی معرق قاب‌بندی شده و در این قاب‌ها نقوش اسلیمی و هندسی به صورت یک قاب در میان به رنگ‌های متنوع لاجوردی، سبز، زرد و قهوه‌ای اجرا شده است. تزئینات لچکی بالای درگاه‌ها به صورت اسلیمی‌های درشت و ریز، ترنج و گلبوته است. در بالای لچکی هر درگاه یک قاب کتیبه به خط ثلث بر زمینه لاجوردی وجود دارد که متن آنها بیشتر روایاتی از حضرت امام (رضاع) و چندآیه قرآنی است. ازاره بنا به ارتفاع یک و نیم متر از سنگ کرم رنگ و کف آن از سنگ مرمر یشمی است. کف این رواق در حدود چهل سانتی متر از دارالسرور بلندتر و در حدود هفتاد سانتی متر از دارالزهد کوتاه‌تر است.

رسیدن خدمت امام شهید

اکنون زائران برای حضور در دارالذکر و زیارت مرقد رهبر شهید انقلاب از چهار مسیر مختلف می‌توانند به این رواق تردد کنند که دو مسیر ویژه برادران و دو مسیر ویژه خواهران است. زائران آقادر مسیر نخست از صحن آزادی وارد رواق دارالسرور می‌شوند پس از عبور از این رواق به روضه منوره مشرف می‌شوند و در ادامه از مسیر دارالعهزه به رواق دارالذکر هدایت خواهند شد و در مسیر دوم از طریق مسجد گوهرشاد و شبستان گرم، به رواق دارالعهزه و سپس رواق دارالذکر، دسترسی پیدا می‌کنند. همچنین بانوان زائر در مسیر نخست، از صحن بعثت وارد رواق دارالعباده می‌شوند و سپس از طریق رواق دارالزهد به رواق دارالذکر مشرف می‌شوند و در مسیر دوم از طریق مسجد گوهرشاد، شبستان گرم و سپس رواق دارالزهد، به رواق دارالذکر می‌رسند.

منابع:

مطلع الشمس اثر اعتماد السلطنه
شمس الشمس اثر محمد احتشام کواپانی
تاریخ آستان قدس رضوی اثر عزیز الله عطاردی
پرتال خبری آستان قدس رضوی

بالین وجود، این بنا هیچ‌گاه شکل مدرسه به خود نگرفت و بیشتر محل استقرار دفاتر اداری و خدمه آستان قدس بود؛ به گونه‌ای که در همان زمان از مدرسه به عنوان کشیک خانه خدام یاد شده است. همچنین در قسمتی از مدرسه، میرزا علیرضا مستوفی مهمان خانه‌ای ساخته بود که در اسناد با نام اتاق مهمان خانه علین قی میرزا آمده است. این وضعیت تا دوران تولیت میرزا سیف‌الدوله قاجار ادامه داشت و در این دوره پس از انتقال کتابخانه آستان قدس از ضلع جنوب شرقی ایوان نادری، قسمت فوقانی مدرسه به عنوان مخزن کتابخانه آستان قدس رضوی مورد استفاده قرار گرفت. در نتیجه تمام مدرسه جزو اماکن متبرکه شد.

تبدیل از مدرسه به رواق

فضای مدرسه علینقی میرزا تا سال ۱۳۴۲ در اختیار کشیک خانه خدام و کتابخانه رضوی بود اما در این سال سپهبد امیر عزیزی نایب التولیه وقت با توجه به نزدیک بودن این مکان به روضه منوره و قرار گرفتن آن در مسیر تشریف زائران، تبدیل این مدرسه به یک رواق را در دستور کار قرار داد. به همین دلیل سقف مدرسه پوشانده و دیوارهایش کاشی شد و بدینگونه قسمتی از مدرسه که آسایشگاه خدام بود به رواق دارالعهزه و حیاط آن به رواق دارالذکر تبدیل شد.

نویسنده شمس الشموس در این باره چنین می‌نویسد: «در سال ۱۳۴۳ خورشیدی جهت توسعه جا برای زوار به دستور تیمسار امیر عزیزی نایب التولیه، آسایشگاه پاسداران، از سالن غربی تحتانی به مدرسه علی نقی میرزا به اتاق فوقانی آن که در تصرف کتابخانه بود انتقال یافت. آسایشگاه مزبور را که سه درگاه و در بزرگ به فضای مدرسه داشت و طول آن بیش از ۱۱ متر و عرض آن جدای از شاه نشین‌های جانبی ۳ متر و ۱۲ سانتیمتر و ارتفاع آن ۴ متر و ۳۵ سانتیمتر بود، تعمیرات اساسی و آینه کاری زیبایی شد؛ فرش کف و ازاره‌ها را سنگ مرمر زیبایی کرد، سه چهل چراغ برقی آویخته و در آن سرداب‌هایی در سه طبقه جهت دفن اموات ساخت، گذشته از آن که مبالغ هنگفتی بابت حق الدفن عاید آستان قدس می‌گردد، رواق زیبایی شده به دارالعهزه موسوم گردید.

در سال ۱۳۴۳ ش. پس از ساختمان دارالعهزه به دستور سپهبد امیر عزیزی نایب التولیه فضای مدرسه علی نقی میرزا را با تیر آهن و بتون آرمه مسقف نموده، سقف آن را مقرنس کاری نمودند، مشغول آینه کاری سقف گردید، دیوارهای چهار طرف آن سنگ مرمر عالی کرده مشغول کاشیکاری زیبا بودند که نایب التولیه تغییر نمود. سپهبد نادر باتمنا تلیج به نیابت تولیت منصوب شد، اتمام آینه کاری سقف و کاشیکاری دیواره مدتی را کد ماند.

در اواخر دوره وی آینه کاری سقف شروع ولی به اتمام نرسید، پس از ورود باقر پیرنیا، نایب التولیه جدید در سال ۱۳۴۶ ش. آینه کاری مقرنس سقف به اتمام رسید. کاشیکاری معرق ممتاز دیوارها که ضمن آن اخبار و روایات صحیحه منقوش گردیده است پایان یافت و دارالذکر موسوم گردید.»

علت نام گذاری این رواق به دارالذکر، به فلسفه وجودی و کاربری‌های تعیین شده برای آن مربوط می‌شود. کلمه «ذکر» در فرهنگ اسلامی به معنای یادآوری خداوند، تسبیح، تهلیل و تمرکز بر ذات باری تعالی است. از آنجا که این فضا پس از بازسازی به منظور ایجاد مکانی آرام برای عبادت فردی، قرائت ادعیه، تلاوت آیات قرآن کریم و برگزاری مجالس ذکر و مناجات اختصاص یافت، نام دارالذکر به معنای «خانه ذکر و یاد خدا» برای آن برگزیده شد. این نام گذاری به زائران یادآوری می‌کند که با ورود به این حریم، ذهن و زبان خود را به ستایش پروردگار معطر سازند.





در آغوش شهادت

میلااد حبیبی

در آغوش شهادت رفت، دور از چشم ما مردم
حکیم شاعر مرد نبرد آیت اللهی
برایت گریه کردم، شعر گفتم، شعر کوتاهی
به شوق «آفرین»ی، «خوب بود»ی، «طیب الله»ی
دلیم تنگ تو بود و تا اذان صبح را گفتند
شب دلتنگی ام آمیخت با اشک سحرگاهی
به چشمت زل زدم، گفتم عجب یاقوت و مرجانی
قدم برداشتی گفتم عجب سروی، عجب ماهی
چه در روح جوانت بود ای حسن خدادادی
که با موی سپیدت نیز این اندازه دلخواهی
به سمت قله می رفتیم، آه ای قافله سالار
کمر بر قتل تو بستند دزدان سرراهی
غمتم سنگین تر از تاب من است و چاره ای هم نیست
به دوشش می کشد انگار کوهی را پر کاهی
دلیم می سوزد و می سوزد و می سوزد و ای داد
نهان دارم هزار آتش فشان را پشت هر آهی
در آغوش شهادت رفت دور از چشم ما مردم
حکیم شاعر مرد نبرد آیت اللهی

ای مرد پایمردی!

علیرضا نورعلی پور

گفتی شهید زنده است، گفتی که مرگ، جان است
گفتی شهادت آبا جز عمر جاودان است؟
گفتی به حکم قرآن، پاینده باد ایران
این خطه مرز ایمان، این خاک، آسمان است
گفتی به ما حکایت، از غیرت و شجاعت
گفتی به ما که شیطان دنبال داستان است
چندین هزار موشک، لیبیک ماست بی شک
مشتی که صهیون از آن، انگشت بر دهان است
ای مرد پایمردی، روزی که باز گردی
عالم به لطف مهدی، در امن و در امان است
ای بی نظیر دلبر، ای بی بدیل رهبر
دلتنگی ام برایت، آن سو تر از بیان است
حال ای امین امت، بی انتظار نوبت
هر روز در دل من، دیدار شاعران است

ای راه تو ادامه راه امامها

عاطفه جوشقانی

از ما به تو همیشه و هر جا سلامها
ای راه تو ادامه راه امامها
ای لهجه فصیح تو از نسل بوتراپ
لحن تو جاری است میان کلامها
ما شور محشریم، خروشی فراتریم
الله اکبریم به لب های بامها
در خلوت صحنه و فتح و توسل است
رد می شویم باز هم از ازدحامها
والامقام! پس چه شد آخر پناهگاه؟
آن جلوه و تجمل والا مقامها...
شادند از نبود تو یک عده نانچیب
آه از مرام طایفه بی مرامها
ما جنگ را شروع نکردیم هیچگاه
اما نصیب ما شده حسن ختامها
دم می زنیم از تو و از انتقام تو
بعد از تو زنده اند دمام قیامها

در سوگ شما

ناصر فیض

یک عمر نشسته بود بر درگاهت
آگاه ز روح و جان مرگ آگاهت
چون دید میانه ای نداری با مرگ
او رفت و شدی شهید و شد دلخواهت
اندوه تو با هزار ترفند آمد
خشکاند لب به لب هر آنچه لبخند آمد
در وصف شهید گفته ام شعر، زیاد
در سوگ شما زبان من بند آمد

• صاحب امتیاز: شرکت ایرانچاپ (موسسه اطلاعات)
• مدیر مسئول: حجت الاسلام والمسلمین عبدالرضا ایزدپناه
• سردبیر: دکتر محمد رضا نادری کیسور
• دبیر ویژه نامه: محمد محمود هاشمی
• همکاران ویژه نامه: رضارفعی، سید محسن فرجادی و زینب واعظ محرابی
• طراحی و گرافیک: علیرضا پرویزی راد - محبوبه حیدری
• اسکن و ساخت عکس: ابوطالب زیان اقدم
• نشانی: تهران، بلوار میرداماد، خیابان مصدق جنوبی ساختمان اطلاعات
• کد پستی: ۱۵۴۹۹۵۳۱۱۱ (تهران)
• پست تصویری تحریریه: ۲۲۲۵۸۰۲۲
• تلفن: ۲۹۹۹۹۹
• نمایر آگهی ها: ۲۱ و ۱۹ و ۲۲۲۵۸۰
• تلفن پذیرش آگهی ها: ۱۸-۱۵-۲۲۲۵۸۰
• نشانی اینترنت: ettelaat.com, ettelaatonline.com
• پست الکترونیکی: ettelaat@ettelaat.com
• منشور اخلاقی: www.ettelaat.com/ftp/manshoor.pdf



سال
صد و یکم

ettelaatonline ettelaat.com